

چالش های مکتب امنیتی رئالیسم

علی لاریجانی^۱

رضا امیری مقدم^۲

چکیده:

رئالیسم و نئورئالیسم دو مکتب مسلط در حوزه روابط بین الملل در نیمه دو قرن بیستم بوده اند. توسعید و هابز بنیان گذاران اولیه مکتب رئالیسم هستند. رئالیسم در روابط بین الملل از ۴ عنصر قدرت محوری، دولت محوری، وضعیت طبیعی در صحنه بین المللی و موازنه قوا تشکیل شده است. رئالیست-ها، دولت را مرجع امنیت می دانند. از نظر رئالیسم وضعیت نظام بین الملل بر آنارشی قرار دارد و منظور این است که هیچ مرجع یا حکومت فائقه مرکزی برای منضبط ساختن تعاملات اجزای تشکیل دهنده نظام بین الملل وجود ندارد.

رئالیست ها با نفی مساله امنیت در داخل کشور، امنیت را در چارچوب نظام بین الملل جستجو می نمایند.

رئالیسم در طول تاریخ دچار تحولاتی شده و به انواع مختلفی تقسیم می گردد. با پیچیده شدن جوامع این مکتب با چالش ها و نارسایی هایی مواجه شده است. تحقیق حاضر در پی آن است که چالش های رئالیسم در حوزه قدرت رفتارهای عصر مدرن، در حوزه فرد و دولت را مورد بررسی قرار دهد.

مکتب امنیتی رئالیسم با سایر مکاتب امنیتی (مکتب کپنهاک، سازه انگاران، ایده آلیست ها، انتقادیون و فمینیست ها) در تضاد و چالش می باشد.

علی رغم چالش های مزبور، مکتب رئالیسم و نیروی نظامی با عنوان ابزار قدرت این مکتب در عصر حاضر نیز دارای کارکرد هایی در صحنه بین الملل می باشد.

کلید واژه ها:

رئالیسم، نئورئالیسم، مکاتب امنیتی، چالش های امنیتی، جهانی شدن، قدرت محوری، دولت محوری، مرجع امنیت، پارادایم، ملت سازی

مقدمه

دو مکتب مسلط در حوزه روابط بین الملل در نیمه دوم قرن بیستم، واقع گرایی و واقع گرایی نوین بوده اند که مبنای تجزیه و تحلیل در مطالعات امنیتی نیز می باشند. رئالیسم گرچه بر اندیشه های توسیدید و هابز بنا شده است، اما سلطه این مکتب در قرن بیستم مدیون اندیشه گرانی چون مورگنتا، آرون، نیبوه (Neibuhr)، کنان، هرز (Herz) و رایت (Wight) می باشد. وجه تسمیه این مکتب به واقع گرایان این بود که آنها جهان را "چنان که بود" و نه "آنچنان که می خواستند باشد"، نظاره می کردند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ است که با ظهور طیف تازه ای از اندیشمندان معروف به "نئو رئالیست ها"، مبادی "واقع گرایی" مورد پرسش و چالش قرار می گیرد. در سال ۱۹۷۹ کنث والتز در تلاش برای ارائه یک بستر علمی جهت تحلیل روابط بین الملل، کتاب "تئوری روابط بین الملل" را منتشر می نماید که از اهمیت به سزایی در بحث رئالیسم برخوردار است.

او با این اثر خود بنیاد تازه ای در زمینه "منطق سیاست قدرت" گذارد که طیف متنوعی از آثار انتقادی را در دهه ۱۹۸۰ به دنبال داشت. آنچه به "نئو رئالیسم" شهرت یافته در واقع برخاسته از درون همین موج مطالعات انتقادی است که به طور مشخص به "سیاست قدرت" و ارائه دیدگاه تازه در این زمینه نظر دارد. با عنایت به جذابیت و قابلیت های این تئوری است که به سرعت مورد اقبال اندیشه گران حوزه روابط بین الملل قرار گرفته و تبدیل به پارادایم مسلط می گردد، تا آنجا که عده ای اظهار می دارند: "نئو رئالیسم" تنها تئوری است که در حوزه روابط بین الملل از قدرت تبیین و تحلیل بالایی برخوردار می باشد. (افتخاری، ۱۳۸۱: ۱۵۴-۱۵۳)

آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم شناخت چالش ها و نارسایی های این مکتب در زمینه مسائل امنیتی است.

بیان مساله

رئالیست ها امنیت را بر اساس مرجعیت دولت و تلاش در جهت افزایش قدرت و بکارگیری زور آن هم در صحنه بین المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. بر اساس این رهیافت صحنه بین المللی، فاقد قدرت فائحه مرکزی است، لذا ستیز در جهت

دست یابی به قدرت دائمی و بلاانقطاع است. بر این اساس محور تمرکز واقع گرایی در موضوع امنیت نظامی است. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۸۷)

بر اساس این رویکرد امنیت به سطوح خاصی از تعاملات توجه دارد، در حالی که منتقدین به مکتب رئالیسم امنیت را فراخ تر فرض کرده و موضوعات دیگری از جمله اقتصاد، مسائل اجتماعی، سیاسی، محیط زیست را در تحلیل امنیت مورد توجه قرار می دهند و به همین دلیل مکتب امنیتی رئالیسم را در تحلیل امنیت نا کافی می دانند و از این رو رئالیسم با چالش‌ها و نارسایی‌هایی در تبیین مسائل و معضلات امنیتی اعم از امنیت داخلی و خارجی مواجه گردیده است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

معضلات و پدیده‌های امنیتی در عصر نوین از پیچیدگی زائدالوصفی برخوردار هستند و خصوصاً در کشورهای در حال توسعه که محیط امنیتی آنها بسیار متفاوت از محیط امنیتی کشورهای توسعه یافته است. ادوارد آرزو چونگ این مون، دو معیار محیط امنیتی و سخت افزار امنیتی را برای تشریح وضعیت امنیتی کشورهای جهان سوم ناکافی می دانند. آنان در تشریح وضعیت امنیتی علاوه بر محیط امنیتی و سخت افزار که رئالیست‌ها بر آن صحنه گذاشته اند بر بعد نرم افزاری امنیت نیز تاکید دارند. از نظر آنان مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست سازی، اجزای تشکیل دهنده بعد نرم افزاری امنیت می باشند و بدون این متغیرها تشریح وضعیت امنیتی در جهان سوم مشکل زاست. (همان: ۱۷۳)

بنابراین با توجه به ساختار حاکمیت و محیط کشورهای در حال توسعه که کشور جمهوری اسلامی ایران نیز جزئی از این مجموعه کشورهاست، این کشورها در معرض معضلات و پدیده‌های امنیتی بسیار پیچیده ای قرار دارند که بعید است با اصول و قواعد مطرح شده در هر یک از مکاتب امنیتی معاصر بتوان پاسخ آنرا یافت و به ویژه آن که مطالعات امنیتی در جهان سوم با تمرکز بر رهیافت رئالیستی با محوریت دولت است تا جایی که واب واکر در مقاله خود تحت عنوان «یک جهان، چند جهان، تلاشی برای صلح عادلانه جهانی» در سال ۱۹۸۸، الگوی رئالیستی را برای جهان سوم به لحاظ فقدان بر خور داری از سطح مشابه انسجام اجتماعی با غرب، مناسب ندانست. و لذا دیدگاه تک بعدی (نظامی محوری) در خصوص مسایل امنیتی جهان سوم نه تنها کم دامنه است، بلکه تصویر نادرستی از واقعیت ارائه می دهد.

نتیجه آن که برای حل واقعی مشکلات امنیتی فراروی کشور ما، نیازمند آن هستیم که با بررسی نقاط قوت و ضعف مکاتب امنیتی و تطبیق آنها با واقعیات جامعه در حال گذر خودمان، گامی در جهت علمی تر برخورد کردن با معضلات امنیتی برداریم، بررسی چالش های امنیتی مکتب امنیتی رئالیسم در واقع گامی در این جهت است.

اهداف تحقیق

هدف تحقیق آن است که نارسایی ها و چالش های امنیتی مکتب رئالیسم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با آشنا شدن با این چالش ها، آنها را با محیط و واقعیات امنیتی کشورمان تطبیق داده شود.

سؤالات تحقیق

سؤال تحقیق آن است که آیا مکتب رئالیسم جهت حل مسائل و مشکلات امروز جهان با چالش ها و نارسایی هایی مواجه است یا خیر؟

فرضیه تحقیق

با توجه به پیچیدگی مسائل امنیتی در عصر نوین، مکتب رئالیسم در جهت حل مشکلات امنیتی با چالش مواجه است.

متغیرهای تحقیق

چالش های امنیتی متغییر مستقل و اصول رئالیسم متغییر وابسته این تحقیق می باشد.

روش تحقیق:

روش تحقیق بر اساس ماهیت تحقیق توصیفی و تبیینی است و نتیجه گیری آن استنتاجی و جمع آوری داده ها و اطلاعات تحقیق، باروش گردآوری کتابخانه ای است.

مفاد و مفاهیم چالش و چالش های امنیتی:

چالش که معادل انگلیسی آن Challenge است به معنای به جنگ طلبیدن، رقابت کردن، به مبارزه طلبیدن و رجز خوانی کردن است.

در فرهنگ روبرت لغت Defier مترادف لغت چالش است که به معنای دعوت کسی برای رقابت و یا کسی را به چالش کشیدن است. در زبان عربی چالش معادل لغت "تحدی" به معنای مجادله و همدیگر را کشیدن است.

در اصطلاح چالش مفهومی است که محل نزاع و مجادله بین دو یا چند پارادایم است و امنیت نیز از مفاهیمی فراخ و چند پهلو است و لذا در تعریف و معنی با چالش مواجه است و بی دلیل نیست که "آرنولد و لفرز" به آن نماد مبهم لقب داده است. (باری بوزان، ۱۳۷۸: ۱۷)

امنیت را نمی توان به راحتی تعریف کرد، مشکل اصلی در بررسی امنیت آن است که بر سر چیستی آن هیچ گونه توافقی وجود ندارد و بوزان امنیت را مفهومی مورد اختلاف می داند.

پیچیدگی تعریف امنیت دو دلیل عمده دارد؛ نخست آن که بررسی های امنیتی یکی از شاخه های فرعی روابط بین الملل است و در رشته روابط بین الملل بر سر نظریات اصلی اختلاف نظر عمیقی وجود دارد.

دوم آن که در قلب مفهوم امنیت، عناصر هنجاری وجود دارد که سبب می شود تحلیل گران و سیاست گذاران نتوانند از طریق بررسی داده های تجربی در تعریف واحدی به توافق برسند. (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۱) و به همین دلیل است که هاگ مک دونالد اعلام کرد که امنیت مفهومی نارساست.

در بحث امنیت سلسله سؤالاتی وجود دارد که بر پیچیدگی موضوع می افزاید، نخستین سؤال این است که چه کسی یا چه چیزی باید در کانون توجه باشد: (دولت، گروه های مبتنی بر ملیت یا جنسیت، یا افراد؟) سؤال دوم آن است که چه چیزی و یا چه کسی امنیت را تهدید می کند؟ (دولت ها، سیاست های تصمیم گیران، محیط زیست، بازیگران غیر دولتی نظیر قاچاقچیان مواد مخدر و سازمان های جنایتکار فرامرزی و ...) سؤال سوم این است که چه کسی مسؤول تامین و برقراری امنیت است و از چه شیوه هایی برای برقراری امنیت استفاده می کند و یا باید استفاده کند.

با پایان یافتن جنگ سرد سردرگمی درباره چیستی امنیت تشدید شده است. با از میان رفتن رویارویی دو قطب سرمایه داری و کمونیسم، میان ایالات متحده آمریکا و شوروی، برداشت سنتی از امنیت جوهر خود را از دست داده است و درباره این که

دشمن کیست، هیچ گونه وحدت نظری وجود ندارد و مقامات دولتی و سیاست گذاران فعال و سازمان های بین المللی مانند ناتو و سازمان ملل و دست اندرکاران سازمان های غیر دولتی و دانشگاهیان همگی درصدد بر آمده اند تا تعاریف تازه ای از امنیت بیابند و همین مساله نیز بر پیچیدگی موضوع افزوده است تا جایی که دبلیو.بی. گالین (W.B.Galline) می گوید امنیت مفهومی است که ماهیت جنجال برانگیزی دارد. (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۰)

موضوعیت و اهمیت عوامل داخلی در موضوعات امنیتی دو چندان شده است. عواملی نظیر نزاع های قومی در داخل مرزهای یکایک دولت ها و مهاجرت به دلایل اقتصادی و... باعث شده که عوامل داخلی تأثیری فراتر از مرزهای ملی داشته باشند. تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۴) لذا حوزه امنیت را به عنوان مفهومی بحث بر انگیز و بنیادی که مانع از تحقق یک تعریف پذیرفته شده عمومی است باید بپذیریم و از این روست که چارلز شولتز (Charless Schutz) به وضوح استدلال می نماید که "مفهوم امنیت ملی به شکل و نتیجه شفاف، مرتب و دقیقی نمی رسد." (بوزان، همان منبع: ۳۰)

گفته شده که امنیت یکی از شاخه های فرعی روابط بین الملل است و چالش اساسی اینجاست، زیرا هریک از مکاتب روابط بین الملل و امنیتی وجه یا وجوه خاصی از امنیت را در اولویت خود دارند. به عنوان نمونه رئالیست ها و نئورئالیست ها امنیت را برحسب روابط ستیزه آلود میان دولت ها تعریف می کنند و این مکاتب به شدت با فراخ تر ساختن دامنه مفهوم امنیت مخالفند.

نئولیبرال ها بر نقش نهادها در به حداقل رساندن ستیزه تاکید دارند، در حالی که ایده آلیست ها امنیت را ناظر بر روابط همیارانه میان دولت ها می دانند و برخی دیگر از مکاتب مسائل زیست محیطی، چالش های فراملی مانند رفاه اقتصادی، سازمان های جنایتکار فراملی، تروریسم و مهاجرت انسان ها را به عنوان چالش اصلی امنیت می دانند. (تری تریف و دیگران، همان: ۲۰-۱۸)

گرچه با پیچیده تر شدن جوامع انسانی، مسائل و مقولات جدیدی موضوع امنیت قرار می گیرند، بوزان امنیت اجتماعات بشری را به پنج مقوله تقسیم می کند: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی.

به طور کلی، امنیت نظامی به اثرات متقابل توانایی های تهاجمی و دفاعی مسلحانه دولت ها و نیز برداشت آنها از مقاصد یکدیگر مربوط است. امنیت سیاسی ناظر بر ثبات سازمانی دولت ها، سیستم های حکومتی و ایدئولوژی هایی است که به آنها مشروعیت می بخشد.

امنیت اقتصادی یعنی دسترسی به منابع اولیه، مالیه و بازارهای لازم برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت. (ماندل، ۱۳۷۰، ۴۹)

امنیت اجتماعی به قابلیت حفظ الگوهای سنتی، زبان، فرهنگ، مذهب و هویت و عرف ملی، با شرایط قابل قبولی از تحول مربوط است. (ماندل، ۱۳۷۰، ۵۳)

امنیت زیست محیطی ناظر است بر حفظ محیط محلی جهانی به عنوان سیستم پشتیبان ضروری که تمامی حیات بشر بر آن متکی است. این پنج بخش جدا از یکدیگر عمل نمی کنند. هریک از آن ها دارای کانون مهمی در درون مساله امنیت و روشی برای تنظیم اولویت بوده و از طریق ارتباطات قومی به یکدیگر متصل هستند. (بوزان، همان: ۳۴)

چیستی رئالیسم در امنیت:

نظریه رئالیستی معاصر در روابط بین الملل از چهار عنصر فکری تشکیل شده است که هریک در طول تاریخ و به اقتضای زمان به وسیله اندیشمندان گذشته شکل گرفته اند، این چهار عنصر عبارتند از:

قدرت محوری، دولت محوری، قائل بودن به وضعیت طبیعی در صحنه بین المللی و موازنه قوا.

الف- قدرت محوری: اگرچه اساس این تفکر در یونان باستان نیز وجود داشته، ولی شارح اصلی آن ماکیاول بود که در کتاب شهریار (۱۵۱۳) به گونه ای بنیادی به تشریح آن پرداخته است. ماکیاول در نصایح خود به لوران دومدیچی (Laurent Demedicis) با اشاره به طبیعت انسان، جنگ را همزاد انسان توصیف کرده است و عقیده دارد که میل عمیق هر موجود زنده که جزو سرشت اوست، حفظ حیات است و برای حفظ حیات جنگ ضرورت دارد و از این بابت انسان با حیوان فرقی ندارد. جنگ از طبیعت انسان برخاسته و جزئی از زندگی اوست. این جنگ آنقدر طبیعی، ابتدایی و ضروری است که مثل زندگی است، ولی جنگی که از نظر سیاسی مورد نظر ماکیاول است، جنگ سیاسی است که

ویژه انسان و وجه ممیزه انسان و حیوان است، یعنی جنگ به منظور سلطه. اگر جنگ نوع اول ریشه در طبیعت انسان دارد و وجه مشترک انسان و حیوان است. جنگ نوع دوم ویژه انسان می باشد و از حرص و جاه طلبی نشأت می گیرد که آن هم ریشه در جان انسان دارد. این امیال، در وجود انسان سیری ناپذیرند و چاره ای جز جنگ و از میدان به در کردن یکدیگر ندارند. از آنجا که هر کشور امیال و نقشه های خود را دنبال می کند، رقابت دائم و کشمکش ابدی بر روابط بین کشور ها حاکم خواهد بود. (نقیب زاده، ۱۳۷۳: ۶۰-۵۹)

ب- دولت محوری: رئالیست ها، دولت را مرجع امنیت می دانند و نقطه عزیمت آنها، سرشت نظام بین المللی است. دسته بندی های سیاسی، قبایل، دولت شهر ها، پادشاهی ها، امپراتوری ها یا دولت درمیان نظام بین المللی حضور و با هم تعامل دارند که می توان وجه مشخصه آن را آنارشی دانست. "آنارشی" در کاربردهای معمول این واژه به معنای هرج و مرج و بی نظمی است ولی تحلیل گران وقتی نظام بین المللی را آنارشیک می خوانند چنین معنایی را در ذهن ندارند؛ بلکه منظور شان این است که هیچ مرجع یا حکومت فائمه ای برای منضبط ساختن تعاملات اجزای تشکیل دهنده نظام بین المللی وجود ندارد. هر دولت مرجع حاکم یا مطلق امور مسائل خودش است. آنها با نفی مساله امنیت در داخل کشور به علت مهیا بودن آن به شکل نظام حقوقی، حمایت پلیس و زندان، امنیت را در چارچوب نظام بین الملل جستجو می نمایند. خود مختار یا برخوردار از حاکمیت خواندن دولت ها به این معنی است که هر دولت، داور نهایی در تشخیص منافع خود است و خود مستقلاً تصمیم می گیرد که بهترین راه دستیابی به این منافع و بهترین راه مقابله با مشکلاتی که در داخل و خارج پیش رو دارد چیست. اما چه بسا در این راه، اقدامات یک دولت با اهداف دولت دیگر در تعارض قرار گیرد. و همان طور که در یک نظام آنارشیک هیچ گونه مرجع فائمه ای با قدرت اجرای تصمیمات خود وجود ندارد، هیچ گونه روند قابل اعتمادی هم برای آشتی دادن منافع متعارض وجود ندارد. ممکن است که دولت ها برای تامین منافع خودشان هر آن به زور متوسل شوند. و لذا همه دولت ها با این امکان همیشگی روبرو هستند که هر دولت برای تامین منافع خودش هر آن به زور متوسل شود. در نتیجه دولت ها برای آن که از امنیت برخوردار باشند

باید همگی پیوسته آماده باشند تا زور را با زور پاسخ گویند. رئالیسم فرض را بر این می گذارد که بین منافع دولت ها هیچ گونه هماهنگی وجود ندارد. و وجه مشخصه نظام بین المللی خود یاری (self-help) است. دولت ها در نهایت تنها می توانند بر تلاش هایی تکیه کنند که خود برای تضمین ایمنی خویش انجام می دهند. (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۶۹۰-۷۲) در این دیدگاه دولت تجلی اراده و خواست مردم قلمداد می گردد و بنابراین قائل به تفکیک امنیت مردم و دولت نمی باشند، چنانچه دولت تهدید گردد، نا امنی دولت با نا امنی کل کشور یکسان تلقی می گردد.

ب- وضع طبیعی: اگر ماکیاول بیش از هر چیز بر عنصر قدرت تاکید داشت، هابز بر "حالت طبیعی" و به گونه ای روشن تر و موکد بر انحصار بازیگری دولت ها در صحنه بین المللی انگشت نهاد. هابز معتقد است اساس روابط بین انسان ها بر جنگ استوار است. انگیزه این جنگ ها "عشق و ترس" است: عشق به جان و ترس از حمله. در واقع، جنگ سرنوشت تلخ انسان است و گرنه اولین قانون طبیعت صلح است. حق طبیعی که انسان را برای بقای خود و هر آنچه مصلحت اوست مخیر می سازد، باعث و بانی جنگ است. هابز در حقیقت، معتقد به وجود جامعه نیست. در نظر او، افراد مثل دانه های شن در کنار هم چیده شده اند و دقیقاً همین مساوات آنها باعث ترس می شود که انگیزه اصلی جنگ هاست، هر انسانی برای انسان دیگر گرگی است. هابز ادامه می دهد چون انسان اهل محاسبه و عقل است چاره کار را در یک قرارداد اجتماعی می داند و انسان در مقابل چشم پوشی از آزادی های خود، جهت تامین امنیت، آن را به یک غول (لویاتان) می سپارد. آنچه هابز در مورد وضعیت طبیعی بیان داشته، تاثیری عمیق بر متفکران بعدی گذاشت، و ریمون آرون و مورگنتا به وضوح از این مساله تاثیر پذیرفته اند. (نقیب زاده، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۰)

ت - موازنه قوا: گرچه توسیدید، مورخ جنگ های پلوپونز (۴۰۴ تا ۴۳۱ ق.م)، تلویحاً به ضرورت موازنه قوا برای جلوگیری از جنگ اشاره دارد، ولی عمدتاً این نظر مربوط به قرون جدید است. (همان: ۶۱) و ارثان خوشبین هابز نظیر دیوید هیوم فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی (متوفی ۱۷۷۶)، منفعت جویی و فایده عملی پرهیز از جنگ را انگیزه اصلی روی آوردن به موازنه قوا و سازمان دادن

رقابت ها عنوان می کند. (همان: ۶۲) وی خاطر نشان ساخته است که هر چند ممکن است اصطلاح توازن قدرت اصطلاح نویی باشد ولی قاعده حفظ توازن قدرت چنان در عقل سلیم و استدلالات بدیهی ریشه دارد که عدم وجود آن را در دوران های گذشته نمی توان پذیرفت. وی نتیجه می گرفت که توازن قدرت از اعصار باستان تا قرن هیجدهم هم مستمراً مورد عمل بوده است. (دوئرتی، فالتز گراف، ۱۳۷۶: ۶۶-۶۵)

رئالیست ها اهداف و کارکردهای مختلفی برای توازن قوا قائلند، که از برقراری هر نوع استیلاي جهانشمول جلوگیری می کند، موجودیت عناصر تشکیل دهنده نظام و خود نظام را حفظ می کند، ثبات و امنیت متقابل را در نظام بین المللی تامین می کند و با جلوگیری از بروز جنگ به تقویت و تداوم صلح کمک می کند. (همان: ۶۸-۶۷)

سیر تحولات تفکر واقع گرایی

توسیدید را باید نخستین واقع گرا به شمار آورد، زیرا کتاب تاریخ جنگ پلوپونزی وی مبارزه دولت شهرهای یونان در قرن پنجم قبل از میلاد را همچون نبردی بر سر قدرت به تصویر در آورده است. استدلال او درباره اجتناب ناپذیری جنگ بر علت رشد قدرت آتن و ترسی که در اسپارت ایجاد کرد، نمونه کلاسیک یک تفسیر واقع گرایانه است.

ماکیاول نیز درباره سیاست داخلی و خارجی مطالبی نوشت و بعدها نیز توماس هابز با تشریح فلسفه قدرت و جنگ، یکی از عناصر تفکر واقع گرایی را تشکیل داد. (کریک استایدر، ۱۳۸۵: ۹۵)

واقع گرایی را به سه دوره می توان تقسیم کرد که عبارتند از:

دوره واقع گرایی کلاسیک (تا اوایل قرن بیستم)

واقع گرایی نوین (۱۹۷۹-۱۹۳۹م)

نو واقع گرایی (۱۹۷۹ به بعد)

از نظر موضوعی نیز فرالکر رئالیسم را به رئالیسم تاریخی با بنیانگذاری ماکیاول و ساختاری با بنیانگذاری توسیدید تقسیم بندی می کند.

رئالیسم ساختاری نیز به دو دسته نوع اول و دوم تقسیم می شود که مورگنتا مروج رئالیسم ساختاری نوع اول و کنث والتز مروج واقع گرایی نوع دوم شناخته می شود.

محوری ترین دیدگاه مروج اولیه واقع گرایی ساختاری مساله «سیاست قدرت» است و اینکه قانون رفتار بشر می باشد و بر اساس طبیعت بشر به عنوان ساختار تعیین کننده تاکید می نماید.

ساختاری نوع دوم وضعیت "هرج و مرج" گونه نظام بین المللی یعنی فقدان اقتدار برتر را با جنگ یکسان می داند و جنگ را امری طبیعی در نظام بین الملل تلقی می نماید.

کنث والتز و جرف گریکو و چارلز گلیسر مروج واقع گرایی تدافعی در برابر واقع گرایی تهاجمی هستند و بر امنیت به عنوان اصلی ترین منافع و پیشینه سازی قدرت تا سر حد تضمین بقا تاکید دارد.

جان میرشایمر، مروج واقع گرایی تهاجمی است و بر پیشینه سازی قدرت به منزله هدف تا کسب جایگاه هژمونیک در نظام بین الملل و به عنوان رفتار اصلی دولت ها خصوصاً قدرت های بزرگ تاکید دارد.

ورندال شوپلر نیز واقع گرایی انگیزشی را ترویج می کند و به بلا منازع بودن تمایل تمام دولت ها به بقا اعتقاد ندارد و بیان می کند برخی دولت ها ممکن است به قلمرو نفوذ قدرت، ثروت و یا دیگر اهداف علاقه بیشتری داشته باشند.

در مجموع تمام واقع گرایان علی رغم تفاوت در دیدگاه ها به جهت برخورداری از سرچشمه مشترک در سه اصل دولت گرایی، خود یاری و بقا مشترک می باشند(عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۶۲-۵۹)

راینهولد نیبور(۱۹۷۱-۱۸۹۲)، نیکولاس اسپایکمن(۱۹۴۳-۱۸۹۳)، هانس جی مورگنتا (۱۹۸۰-۱۹۰۴)، جورج کنان (۱۹۰۴)، آرنولد ولفرز (۱۹۶۸-۱۸۹۲)، هنری کیسینجر (۱۹۲۳)، اشتروس و هوپه (۱۹۰۳)، ریمون آرون (۱۹۸۳-۱۹۰۴) از جمله رئالیست های قرن بیستم هستند که از بین آنها مورگنتا و هنری کیسینجر بیشترین نقش را در تبیین و تشریح نظریه نئورئالیستی داشته اند و از دهه ۱۹۸۰ نظریه روابط بین الملل کنث والتز بر نفوذ نو واقع گرایی در صحنه روابط بین الملل افزود و به عنوان پارادایم مسلط بر روابط بین الملل حاکم گردید تا جایی که میرشایمر تا آنجا پیش رفت که نو واقع گرایی را تنها نظریه روابط بین الملل دانست که از قدرت تبیین چشمگیری برخوردار است. (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۶۶)

مفروضات رئالیست:

رئالیستها تفکر خود را بر مفروضاتی گذاشته اند که عبارتند از:
تصویر نسبتاً تیره نظام بین الملل میدان مبارزه است و در آن کشورها به صورت بی رحمانه ای به دنبال فرصت هایی می باشند تا بتوانند از یکدیگر بهره برده و امتیاز بگیرند و در این میان اعتماد جایی ندارد
روابط بین الملل هر چند صحنه یک جنگ دائم نمی باشد، اما رقابت امنیتی بی رحمانه ای همواره وجود دارد و با منطق حاکم بر رقابت امنیتی که هیچ اندازه همکاری نمی تواند آن را از بین ببرد، محدود شود.
صلح اصیل، یعنی جهانی که در آن کشورها برای قدرت با یکدیگر رقابت نداشته باشند، امکان پذیر نیست.
کشورها ذاتاً دارای توانمندی نظامی تهاجمی هستند که قابلیت آسیب رساندن و احتمالاً نابود کردن یکدیگر را به آنها اعطا می کند، قدرت کشورها با تسلیحات ویژه ای که در اختیار دارند، تعیین می شود.

چالش های امنیتی رئالیست:

مکتب امنیتی رئالیست برای حل و فصل مسائل امنیتی و به ویژه با پیچیده تر شدن جوامع، با چالش ها و نارسایی هایی مواجه شده است و منتقدین زیادی از زوایای گوناگون، این مکتب را به چالش کشیده اند که جهت ارائه یک بحث منسجم، این چالش ها را حول ابعاد و محور های ذیل مورد بررسی قرار می دهیم.

چالش های رئالیسم در حوزه قدرت:

رئالیست ها به ویژه رئالیست های ساختاری و تهاجمی مساله سیاست قدرت و این که قدرت قانون رفتار بشر است و بر پیشینه سازی قدرت به منزله هدف تا کسب جایگاه هژمونیک در نظام بین الملل و به عنوان رفتار اصلی دولت ها خصوصاً دولت های بزرگ تاکید دارند. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۰)

بر اساس این دیدگاه زندگی روزانه اساساً مبارزه برای قدرت است و هرکدام از کشورها نه تنها تلاش می کنند قوی ترین بازیگر سیستم باشند، بلکه سعی دارند مطمئن شوند که هیچ کشور دیگری به آن موقعیت رفیع دست نیابد. و لذا بر اساس چنین دیدگاهی، صلح در صحنه بین المللی اصالت ندارد و از نظر واقع گرایان صلح

اصیل یعنی جهانی که در آن کشورها برای قدرت با یکدیگر رقابت نداشته باشند امکان پذیر نیست.

رئالیست‌ها معتقدند احتمال وقوع جنگ همواره وجود دارد و هیچ‌گاه به میزان آرام بخشی، تنزل نمی‌کند و تنها قدرت است که می‌تواند از خطر افزایش احتمال وقوع جنگ توسط حریف جلوگیری نماید و در صورت وقوع مانع شکست در جنگ شود و چون کسب قدرت توسط یک دولت به معنای از دست رفتن قدرت توسط دولت دیگر است، در خواست قدرت نسبی دولت‌ها را وارد بازی با حاصل جمع صفر می‌نماید که نتیجه محتوم چنین بازی تضاد و کشمکش است، بر همین اساس منتقدین، مساله قدرت محوری رئالیسم را که عموماً بر قدرت نظامی متمرکز است به چالش کشیده‌اند. که اهم چالش‌ها و نارسایی‌های دیدگاه رئالیست‌ها به مساله قدرت به شرح زیر است:

الف- تاکید رئالیست‌ها بر عواملی همچون توزیع قدرت میان کشورها موجب می‌شود، متغییرهای مهمی مانند روانشناسی فردی، سیاست داخلی و نهادهای بین‌المللی را نادیده بگیرد. (گریک آ. اسنایدر، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

ب- ساده‌انگاری و کلی‌گویی این مکتب که همه ابعاد زندگی سیاسی را در قالب قدرت خلاصه کرده است و سیاست را با قدرت مترادف می‌داند در حالی که این محدودیت در واقع محدود کردن سیاست به یکی از عوامل آن یعنی قدرت است و در حقیقت نفی جامعه‌شناسی سیاسی است؛ در حالی که پیچیدگی امور بین‌الملل در روزگار معاصر ما را بیش از گذشته به دیدگاه‌های جامعه‌شناختی متکی می‌سازد. بعلاوه مفهوم قدرت در این مکتب به خوبی تعریف نشده و به کارگیری آن مبهم است؛ زیرا در همان حال که هدف سیاست قرار دارد وسیله و انگیزه نیز هست. (احمد نقیب زاده، ۱۳۷۳: ۷۱)

پ- اوسمن می‌گوید: تمرکز بر امنیت نظامی، تصویر بسیار غلطی از واقعیت ارائه می‌دهد و باعث کاهش امنیت در سطح کلان می‌گردد از سوی دیگر نظامی محور بودن امنیت موجب افزایش ناامنی جهانی می‌شود. وی در کنار امنیت نظامی به مسائلی مانند رشد جمعیت و کمبود منابع به عنوان دیگر مسائل امنیتی تاکید نمود. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۴۰)

ت- تاکید بیش از حد رئالیست بر قدرت و آن هم از نوع نظامی آن تا جایی مورد اعتراض قرار گرفت که باری بوزان که خود نئورئالیسم می‌باشد می‌گوید: سلطه تفکر خام رئالیستی در محیط قطبی شده جنگ سرد عامل تحدید مفهوم امنیت است. وی

معقد است خصوصا در شرایط بحران و کشمکش مفهوم امنیت آن قدر تحدید گشت که به صورت بیان چگونگی وضعیت یک یا گروهی از دولت ها در کشمکش قدرت درآمد و امنیت، تبدیل به واژه معادل چیزی یا اندکی بیش از قدرت گردید که در حوزه گسترده عمومی چندان معنای مستقلی نداشت.

ث- تلاش دولت ها در جهت قوی شدن به ویژه در فاز نظامی باعث می شود که دولت ها از سایر مسائل غافل شوند و به اضمحلال کشیده شوند. مثال بارز آن اتحاد جماهیر شوروی سابق بود که به دلیل غفلت از سایر مسائل و تاکید بر تقویت قدرت نظامی مضمحل گردید.

ج- تاکید بر قدرت و دفاع به عنوان دو عامل اصلی تامین امنیت در درون خود پرورش دهنده نا امنی نیز می باشد.

شاید بتوان گفت مانند مبحث مطلوبیت نهایی در اقتصاد، دفاع و قدرت تا اندازه ای در محور مثبت منحنی امنیت قرار خواهد داشت و از آن پس هر قدر توان دفاع و قدرت افزایش یابد، لزوماً به افزایش قدرت منجر نخواهد شد و احتمالا دارای نتایج معکوسی خواهد بود. (همان، ۱۳۸۳: ۱۶۰)

چ- رئالیست ها می گویند دولت ها جهت کسب قدرت باید نیروی نظامی را افزایش دهند، اما این شیوه برای کشورهای کوچک که احساس می کنند که از سوی دولت های بزرگ مورد تهدید هستند چندان کارآمد نیست، مثل کویت که در مقابل کشور عراق و علی رغم داشتن نیرو و امکان نظامی نتوانست مقاومت کند و شکست خورد. و لذا نمی توان همه دولت ها را در این زمینه با هم برابر دانست.

ح- برای کسب قدرت، تهدید به استفاده از زور یکی از ویژگی های قدیمی روابط بین الملل در شرایط آنارشی است. در سیستم بین المللی، همان گونه که رابرت آزگود اشاره می کند: ابزار اصلی نظم- یعنی نیروهای مسلح- خود منشا اصلی تهدید امنیت می باشد. در واقع، در عقیده رایج عمومی که قدرت نظامی در قلب مساله امنیت ملی است، تناقض وجود دارد. دولت ها در وضعیت آنارشی، به قدرت نظامی نیاز دارند تا ضمن دفاع از خود، برای مقاصد امنیتی مدیریت سیستم از آن استفاده کنند. اما آنگاه که این قدرت نظامی به دست آمده دارای چنان پویایی ضد امنیتی است که دول منفرد و نظم سیستم را در معرض تهدید قرار می دهد. آزگود استدلال می کند که زور برای سیاست بین

الملل در آنارشی، به اندازه انتخابات در سیاست داخلی دموکراسی سازمان یافته، مهم است. مایکل هوارد می گوید: «زور عنصری غیر قابل اجتناب در روابط بین الملل است و این نه به خاطر گرایش ذاتی بشر برای توسل به زور بلکه به این دلیل است که امکان استفاده از زور وجود دارد. به همین جهت بایستی در مقابل آن، حالت بازدارندگی ایجاد کرد و به کنترل آن پرداخت تا اگر راه های دیگر ناکام ماند، در موارد مشخصی و با دقت زیاد از آن استفاده کرد.» (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۰۰-۲۹۹) ابزار های نظامی که دولت ها در اختیار دارند باعث دو نوع تهدید می شود: تهدید ناشی از خود سلاح ها و تهدید ناشی از این واقعیت که سلاح های مزبور در دست نقش آفرینان سیستم نیز هست. مساله اول جنبه تخریبی دارد، زیرا اگر سلاح ها مورد استفاده قرار بگیرند، موجب افزایش هزینه ها خواهد شد. و معمای دفاع یعنی تعارض بین پیگیری دفاع نظامی و امنیت ملی به وجود می آید و تهدید دوم مربوط به شکست است و در این حالت معمای قدرت-امنیت پیش می آید. اصولاً ضرورت وجود نیروهای مسلح با هدف تامین امنیت ملی توجیه می شود و در نتیجه از لحاظ سیاسی باید فرض کرد که قدرت نظامی به امنیت ملی بسیار مرتبط است. از آنجا که هیچ کدام از این دو مفهوم را نمی توان کاملاً مشخص کرد، آزمون آنها نیز امکانپذیر نیست. به هر حال از دو جهت ممکن است امنیت و دفاع علیه یکدیگر حرکت کنند، یا از این جهت که هزینه های دفاع باعث کاهش توجه به سایر اهداف امنیتی می شود و یا بخاطر اینکه خطر دفاع از تهدیداتی که دفاع برای جوابگویی به آنها تنظیم می شود، از خطر خود تهدیدات بیشتر باشد چشمگیر ترین نمونه معمای هزینه-دفاع در شوروی سابق دیده می شد. این کشور با صرف هزینه های هنگفت برای امنیت نظامی و نیز عدم کارایی ناشی از برنامه ریزی متمرکز، بحران اقتصادی و سیاسی در سطحی ایجاد کرد که کل ساختار داخلی و موقعیت بین المللی خود را در معرض خطر قرار داد. چهل سال جنگ سرد باعث شد آمریکا در شرایط وخیم مشابه ولی با شدت کمتری قرار گیرد. صرف هزینه های گزاف نظامی باعث شده قدرت رقابت صنایع آمریکا در بازار تجارت تضعیف شود و اقتصاد کشور شاهد کسری مداوم باشد و آمریکا یک چهارم تولید ناخالص ملی خود را صرف این مساله

کرد و در رقابت فنی و مالی از ژاپن عقب افتاد. معمای دفاعی جدی تر هنگامی رخ می دهد که خود آمادگی نظامی به اسم دفاع، بقای دولت را در معرض تهدید قرار می دهد. روشنترین شکل معمای دفاعی عبارت است از تهدید از ناحیه تخریب غیر منتظره، خواه ناشی از خود تخریبی یا از ناحیه سیاست صریحی که روابط با دیگر کشورها را شامل می شود. دفاع موشکی بالستیک نمونه ای از خود تخریبی است. و شاید سیستم بازدارندگی اتمی آشکارترین نمونه معمای دفاع ناشی از پذیرش خطر به عنوان یک سیاست دفاعی کلی است. (بوزان، ۱۳۸۷: ۳۰۴-۳۰۱)

خ- مطالعات امنیتی رئالیستی، موضوع امنیت را در چارچوب محور نظامی قرار داده و تجزیه و تحلیل می نماید در حالی که امنیت فراتر از مساله و محور نظامی است.

د- چنانچه قدرت مبنا قرار گیرد، در صحنه بین المللی دولت ها به دو دسته تقسیم خواهند شد، دسته اول دولت هایی تجدید نظر طلب و خواهان بر هم زدن وضع موجود هستند که به طور مداوم علیه سلطه قدرت های طالب حفظ وضع موجود فعالیت می کنند، تلاش برای قدرت از سوی این دسته از دولت ها به صورت چالش محوری برای امنیت ملی ظاهر می شود. اما بر عکس دولت های خواهان حفظ وضع موجود در ارتباط با قدرت، خنثی عمل نمی کنند، وضع موجود یعنی مجموعه ای از منابع که به دست آمده و در پی حفظ موضعی برتر در سیستم است، امنیت شعار اصلی قدرت های طرفدار حفظ وضع موجود است که معمولاً تحت حفظ ثبات مطرح می گردد. این می تواند به معنی تلاش برای سرکوب هرگونه تغییر در تداوم وضع موجود باشد. اما همان گونه که «اج کار» استدلال می کند هیچ قدرتی دارای چنان منابعی نیست که این سیاست را همواره موفقیت آمیز نگاه دارد (همان منبع: ۳۳۳) و نکته اساسی این است که وقتی یک تجدید نظر طلب وجود دارد، هر دو طرف احساس ناامنی شدید می کنند. اختلاف سیاسی بین آنها باعث کشمکش قدرت شده و بعد تهدید آمیز ایدئولوژیکی را به کشمکش معمولی قدرت نظامی و اقتصادی می افزاید. این امر باعث گشودن و افزایش شدت خصومت و هراس بین دو طرف در سطحی بسیار فراتر از آنچه واقعاً مقاصد دو

طرف نسبت به یکدیگر سزاوار آن است و نیز وضعیت توازن قدرت بین آنها می-طلبید، می شود.

چالش های رئالیسم در حوزه رفتارهای عصر مدرن:

پایان جنگ سرد اگرچه بسیاری از تهدیداتی را که متوجه امنیت کشورهای بزرگ بود، بی اعتبار ساخت و بدین وسیله کنش های امنیتی را به میزان زیادی فرو کاست اما این دلالت بر ایمن گشتن جهان و افزایش اطمینان شهروندان برای استمرار زندگیشان ندارد و حتی می توان ادعا کرد که مردم و شهروندان وارد فضای امنیتی ای شده اند که میزان تهدیدات آن B اعم از سنتی و تازه پدیدار شده O به مراتب بیشتر می باشد؛ چرا که مساله صلاح های هسته ای و تکثیر آنها، منازعات بین دولت ها و تولید گسترده سلاح های کشتار جمعی همچون قبل در جریان است. از طرف دیگر تهدید های غیر سنتی ای هم پدید آمده اند که فضای جهانی را نا امن می سازد، از آن جمله می توان به روند رو به افزایش دولت های ضعیف و شکل گیری وفاداری های فراملی اشاره داشت که سهم به سزایی در تحولات عصر حاضر دارند.

نتیجه آن که بسیاری از دولت ها از تامین و صیانت امنیت مورد نظر خود عاجزند و این ناتوانی با توجه به شبکه به هم پیوسته جهانی، همه بازیگران را متاثر می سازد. پدیده هایی چون مهاجرت گسترده نخبگان، جنبش های فراملی، از جمله عواملی هستند که از سوی تحلیلگران امنیتی به صورت جدی مورد توجه قرار گرفته اند و به عنوان عوامل موثر در تعریف وضعیت امنیت ملی واحدهای سیاسی شناخته شده اند.

در چنین محیطی است که بازیگران تحت تاثیر تعلقات فرا دولتی شان کم کم نسبت به خروج دولت از بسیاری از عرصه ها اقدام می نمایند، به گونه ای که امروزه می توان ادعا کرد امنیت ملی، منطقه ای و بین المللی به میزان زیادی متاثر از عملکرد و سیاست های غیر دولتی این بازیگران است. مطابق این پارادایم، محیط امنیتی عصر جدید مبتنی بر نتایج حاصله از روندهای زیر می باشد:

الف- میزان توفیق دولت های صنعتی برای جلوگیری از بروز جنگ یا بر افروختن آن، به علت حضور بازیگران غیر دولتی ای که سابق بر این مطرح نبوده اند، رو به کاهش داشته و چنین به نظر می رسد که این روند طی قرن آتی شدت وحدت بیشتری می یابد.

ب- منازعات بین دولتی با تروریسم آمیخته می شود. به این معنا که بازیگران مادون و فراملی هر دو به اندازه ای از توان و قدرت عملیات می رسند که خواهند توانست در درون و در خارج از مرزهای ملی عمل نمایند. نظیر وقایعی چون حادثه سال ۱۹۹۵ که در تونل زیر زمینی توکیو و یا انفجار سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی رخ داد.

پ- تفاوت های اخلاقی و مذهبی در درون واحدهای ملی، به بروز خشونت منتهی شده و ضمن بروز منازعه امواج مهاجرت را شدت می بخشد.

ت- سازمان جنایی هم از حیث عملکرد، رشد و نفوذ بیشتری می نمایند؛ تا جایی که قادر خواهند بود دولت های ضعیف را به چالش فرا بخوانند.

ث- نوعی تعامل بین گروه های قومیت گرای سیاسی و جناحی در عرصه بین-المللی پدید خواهد آمد که تبادل اطلاعات، فناوری ها و مشارکت در منابع مالی از جمله نموده های بارز آن می باشد.

ج- نزاع و بی ثباتی به میزان زیادی با مقوله توسعه و رشد اقتصادی پیوند خورده و در نتیجه بسیاری از حکومت ها را به چالش فرا می خواند.

در نتیجه سیاست امنیتی معنایی متفاوت از آن چه تاکنون بوده پیدا می نماید؛ به گونه ای که می توان دو اصل بنیادین آن را چنین بر شمرد:

برنامه ریزان سیاسی، دیپلمات ها، هم چون حقوق دانان و نخبگان فکری، در یک برنامه جمعی باید در مقام آن برآیند تا جایی را برای بازیگران خرده و ما فوق ملی در عرصه سیاست و اداره جامعه بیابند.

عرصه جهانی بیانگر حوزه های جدیدی خواهد بود که حکومت ها به تنهایی در آن نقش آفرین نیستند و به عبارتی غیر حکومتی می باشند. بنابراین ضمن مشخص شدن قلمرو نفوذ دولت، گونه ای خاص از مسائل پدید می آید که پیدا کردن راه حل مناسب برای آنها ضرورتاً از عهده دولت بر نمی آید. درک و پذیرش این تفکیک، اصلی مهم در معادلات امنیتی به حساب می آید. (افتخاری، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۱۰۳) بنابراین با وقوع درگیری های تازه ای که در آن ها حداقل یکی از طرفین "بازیگر غیر دولتی" می باشد، پارادایم رئالیسم کافی و مناسب نمی باشد نکته قابل توجه آن که، تعداد و انواع این گونه سازمان ها رو به فزونی است و متعاقب گسترش نفوذ و افزایش اهمیت شان، درگیری آنها با دولت به طور طبیعی نیز بیشتر می شود. لذا عده ای از نویسندگان از بروز

تحول پارادایمی در فردای جنگ سرد خبر می دهند که بدون توجه به آن نمی توان از جایگاه نیروهای نظامی در معادلات امنیتی معاصر، آگاهی کسب کرد. در جریان این تلاش تطبیقی است که معلوم می گردد.

اولاً: در دوران جنگ سرد: قدرت نظامی در دو کانون اصلی متمرکز بوده؛ در حالی که امروزه چندین قدرت مطرح وجود دارد.

ثانیاً: در دوران جنگ سرد تهدیدات نظامی آشکار و در اولویت نخست بودند، حال آن که امروزه وضعیت مبهم بوده و در خصوص اولویت و وضوح تهدیدات نظامی به شدت تردید وجود دارد.

ثالثاً: تهدیدات دوران جنگ سرد غالباً قابل پیشگیری بودند، حال آن که تهدیدات عصر حاضر به گونه ای اجتناب ناپذیر گشته و عموماً گریزی از مواجهه شدن با آنها نیست.

نتیجه آن که گفتمان جدید اصولاً دولت محور نیست و افزون بر دولت ها، بازیگران دیگری که از جنس دولت ملی نیستند و حتی بازیگرانی که مادون دولت بوده و از آنها به دولت های ورشکسته یاد می شود، حضور دارند.

به همین دلیل است که کی بوث معتقد است رئالیسم نمی تواند در دنیای امروز حرفی داشته باشد. بقای اکثر افراد در سیاست بین الملل نه به خاطر ارتش کشورهای "خارجی" بلکه بیشتر به خاطر دولت خودشان یا به طور کلی به وسیله ساختار سرمایه داری جهانی مورد تهدید واقع می شود که بی عدالتی- های بشری مانند سوء تغذیه، مرگ ناشی از بیماری های قابل پیشگیری، بردگی، فحشاء و استثمار را تولید و باز تولید می کنند. (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۵)

چالش های رئالیسم در حوزه فرد و دولت:

رئالیست ها، دولت را مرجع امنیت می دانند آنها با نفی مساله امنیت در داخل کشور، امنیت را در چارچوب نظام بین الملل جستجو می نمایند. زیرا دولت ها، بازیگران اصلی در نظام بین الملل می باشند، رئالیست ها بر اساس آرای ماکس وبر، هابز و کانت، دولت را به گونه ای تجلی اراده و خواست مردم قلمداد می کنند و لذا قائل به تفکیک امنیت مردم و دولت نمی باشند ولی مردم را صاحب صلاحیت در برابر پدیده های ناامنی نمی دانند، بلکه با توجه به ساختار هرج و مرج گونه نظام بین الملل، تنها دولت

است که صلاحیت مقابله با آن را دارد و تهدید نیز متوجه دولت می باشد و چنانچه دولت تهدید گردد ناامنی دولت با ناامنی کل کشور یکسان تلقی می گردد. بر اساس چنین دیدگاهی افراد در این نظام دارای جایگاه چندانی نیستند تا جایی که بوزان معتقد است دولت، منشاء اصلی تهدید و نیز امنیت افراد است (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۱).

رئالیست ها دولت را لازمه رفاه و بقای گروه های بشری در محیط بین المللی توأم با آتارشی می دانند. بدین ترتیب اهداف دولت حاکم، بر گرفته از تلاش برای تامین قدرت و امنیت است و در حالت طبیعی شرایط هرج و مرج مانع از پیگیری موثر ارزش های فردی می شود و می توان گفت خارج از چارچوب دولت معنایی ندارد. چون دولت را باید یا منبع همه ارزش ها و یا در حالت حداقلی، شرط ضروری تحقق ارزش ها فرض کرد، پس حفظ دولت و متعاقب آن پیگیری منافع دولت، بر ارزش های فردی به ظاهر مستقل از آن، برتری دارد.

اگر رابطه دوله بین امنیت فرد و دولت به عنوان یک وضعیت عادی انسانی تلقی شود، آنگاه شناخت ماهیت این تناقض ها با جزئیات بیشتر مفید خواهد بود. اتباع دولت با تهدید های بسیاری که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از دولت ناشی می گردد، روبرو هستند. این تهدیدات می تواند نقش مهمی در حیات شخصی ایفا نماید. این گونه تهدیدات را می توان به چهار طبقه کلی تقسیم کرد: تهدیدات ناشی از وضع و اجرای قوانین داخلی، تهدیدات ناشی از اقدام سیاسی یا اداره مستقیم دولت علیه افراد یا گروه-ها؛ تهدیدات ناشی از تلاش های مربوط به کنترل دستگاه دولت؛ و بالاخره تهدیدات ناشی از سیاست های خارجی دولت (همان: ۶۱).

در نتیجه در ارتباط با چالش رئالیسم در حوزه افراد می توان به جمع بندی زیر رسید که:

الف- گرچه امنیت فردی گویای سطح مشخص و مهمی از تحلیل است ولی اصولاً تابع ساختارهای سیاسی عالی تر دولتی و بین المللی قرار دارد. با توجه به این امر، امنیت ملی و بین المللی را نمی توان به امنیت فردی تقسیم کرد.

ب- امنیت فردی به طور مثبت و منفی تحت تاثیر دولت قرار می گیرد و زمینه های عدم هماهنگی بین امنیت فردی و ملی گویای این تناقض دائمی است.

پ- پیگیری امنیت فردی اثرات مختلفی بر امنیت ملی می گذارد. در مواردی که دولت و اتباع آن به شدت در تعارض هستند، پریشانی داخلی ممکن است انسجام دولت را از جهات مختلف تهدید کند و این امر، کاربرد مفهوم امنیت ملی را با مشکل مواجه می سازد.

چالش دیگر رئالیست این است که نسبت به قدرت، تمرکز خاص آنها بر قدرت دولت ها است، آنها معتقدند که شرکت های فرا ملی، سازمان های بین المللی و گروه های مذهبی به وجود می آیند و از بین می روند اما دولت تنها مشخصه دائمی در دورنمای سیاست جهانی مدرن است، ملاحظه می گردد که رئالیسم به نقش بازیگران غیر دولتی توجه ندارد در حالی که در نظام جهانی کمتر از ۲۰۰ کشور وجود دارد ولی تقریباً ۶۰ هزار شرکت فراملی مهم مثل شل، کوکاکولا، مایکروسافت، نستله و فورد وجود دارند که با در نظر گرفتن شرکت های مادر، بیش از ۵۰۰ هزار شرکت وابسته در خارج دارند.

۱۰ هزار سازمان غیردولتی یک کشوری وجود دارد که فعالیت های بین المللی مهمی انجام می دهند. خانه آزادی (آمریکا)، پزشکان بدون مرز (فرانسه)، نگران جمعیت (انگلستان)، کلوب سبیرا (آمریکا)، یا شبکه زیست محیطی زنان (انگلستان) از جمله این سازمان ها هستند.

۲۵۰ هزار سازمان بین دولتی، مانند سازمان ملل متحد، ناتو، اتحادیه اروپا یا سازمان های بین المللی قهوه وجود دارند.

۵۸۰۰ سازمان غیر دولتی مانند عفو بین الملل، اتحادیه جهانی تعمیرکاران و اتاق بین المللی کشتیرانی، صلیب سرخ بین المللی و تعداد مشابهی از شبکه های کمتر شناخته شده بین المللی متشکل از سازمان های غیر دولتی بین المللی وجود دارند. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۷۹۷-۷۹۶)

تمام این بازیگران در سیاست جهانی نقش داشته و با دولت تعامل دارند. علاوه بر این، اگرچه گروه های چریکی و باندهای مجرمین در نظام جهانی شرکت کنندگان مشروع به شمار نمی آیند، ولی تا حدودی بر آن تاثیر دارند. بسیاری از شرکت ها و سازمان های غیردولتی، در یک کشور واحد عمل می کنند، ولی به طور بالقوه از این توانایی برخوردارند که فعالیت های خود را به کشورهای دیگر گسترش می دهند.

بنابراین ملاحظه می شود که رئالیسم درباره اهمیت کشورها و توزیع قدرت میان آنها مبالغه می کند و دیگر بازیگران اصلی سیاست بین المللی را نادیده می گیرد. (کریک، آ. اسنایدر، ۹۷: ۱۳۸۵)

رئالیست های ساختاری معاصر به دنبال آن بوده اند تا شفافیت مفهومی بیشتری را برای معنی قدرت در گفتمان رئالیسم ارائه دهند کنت والتز سعی می کرد تا این مشکل را با جا به جا ساختن تمرکز از قدرت به قابلیت ها برطرف سازد.

او معتقد بود که قابلیت ها را می توان در حوزه های زیر طبقه بندی کرد: وسعت جمعیت و سرزمین، میزان منابع، امکانات اقتصادی، نیروی نظامی، ثبات و توانایی سیاسی. این رویکرد نیز با چند چالش مواجه است زیرا اولاً قدرت مبتنی بر منافع همواره به قدرت نظامی تبدیل نمی شود به عنوان مثال در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل با این که منابع مصر، اردن و سوریه بیشتر از اسرائیل بود، ولی آنها شکست خوردند.

ثانیا توانایی دولت مترادف با قدرت نیست. قدرت های ضعیف مثل اتریش، هلند، نروژ و سنگاپور همگی دولت های قوی هستند در حالی که قدرت های بزرگی چون آرژانتین، برزیل، اندونزی و پاکستان همگی دولت های ضعیفی محسوب می شوند و ماهیت مساله امنیت ملی به طور بنیادی از دولتی به دولت دیگر فرق می کند. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۱۸)

رئالیست ها معتقد هستند، گرچه سیاست داخلی یک کشور ممکن است جالب به نظر آید، اما لازم نیست برای درک رفتار و سیاست بین المللی یک کشور، همه چیز را راجع به سیاست داخلی آن کشور دانست. یک کشور بدون در نظر گرفتن سیاست داخلی خود به شیوه های دولت مآبانه مشخصی عمل خواهد کرد. زیرا رفتار آنان تابع آثار محدود کننده آنارشی بین المللی است و اصولاً سیاست داخلی یک کشور از سیاست خارجی آن جداست. امنیت موضوعی مرتبط با روابط دولت ها با یکدیگر در سطح بین المللی است و از همان ناحیه نیز تحت تاثیر قرار می گیرد، لذا در سطح داخلی مساله امنیت به علت وجود اقتدار برتر و حاکمیت قانون بی معنا است.

در برابر این دیدگاه رئالیست ها، سؤال این است که آیا می توان از سیاست داخلی کشور غفلت کرد و به تحلیل گران اجازه داد که صرفاً به سطح بین المللی تمرکز نمایند، و تغییر رفتارها را در این سطح دنبال کنند؟ در پاسخ باید گفت که: «عدم توانایی

رئالیست ها در پیش بینی پایان جنگ سرد و فرو پاشی آرام شوروی به عنوان مهم ترین دلیل در خصوص رد تمایز میان سطوح داخلی و خارجی و تمرکز صرف رئالیست ها بر سطح بین المللی می باشد که از سوی مطالعات انتقادی امنیت اقامه گردیده است.»

انتقادیون معتقد هستند، برای درک پایان جنگ سرد نمی توان به سادگی بر تعامل میان نظام و دولت، تمرکز نمود و به جای آن باید پذیرای تحلیل وقایع درونی یک کشور و تعامل فراملی غیردولتی بود. برای مثال جنبش صلح اروپای غربی بامخالفان سیاسی اروپای شرقی و تعامل آنها با یکدیگر، ظهور ملی گرایی در میان ملیت های تحت سلطه اروپای شرقی، از بین رفتن اعتماد به شعارهای کهنه مارکسیسم- لنینیسم از جمله عواملی بودند که سقوط شوروی را تسریع نمودند در حالی که هیچ یک از این عوامل از سوی واقع گرایی قابل تبیین نبوده است.

امروزه در بسیاری از بخش های جهان تهدیدات مرتبط با امنیت صرفا ناشی از وجود همسایگان متخاصم نمی باشد، بلکه موضوعاتی مانند فروپاشی اقتصادی، سرکوب سیاسی، کمبودها و نارسایی ها، تخریب طبیعت، تروریسم، جنایات سازمان یافته و بلایای طبیعی را نیز شامل می شود. در نهایت این موارد می توانند منجر به بی ثباتی داخلی شده و زمینه را برای تنش و بحران در جامعه ایجاد نماید و بستر های مناسبی را برای جنگ بین الدولی فراهم کنند. لبنان، کشمیر، عراق و افغانستان نمونه های بارز از چالش ها و مسائل امنیتی داخلی با تاثیرات بین المللی است که از دهه ۹۰ به بعد ادامه دارد.

مشکل و چالش دیگر آن است که مردم و بسیاری از کشورها بیش از آن که از سوی دولت های بیگانه و یا مسایل بین المللی احساس تهدید نمایند از ناحیه سیاست ها و بی کفایتی های دولت خود احساس تهدید می نمایند و البته عکس آن نیز وجود دارد، دولت ها الزاما و صرفا از ناحیه محیط خارجی تهدید نمی شوند بلکه مصادیق عینی بی- شماری وجود دارد که نشان می دهد که، امنیت دولت ها بیش از آن که از سوی خارجی ها تهدید شود، از سوی شهروندان آن کشور به چالش کشیده شده است.

(عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۲۴۸-۲۴۷)

نتیجه آن که:

پاراادایم مطالعات سنتی امنیت بر پایه مفهوم دولت قرار دارد، در حالی که دولت ها به عنوان مصداق های اصلی امنیت غیر مطمئن هستند. زیرا اگرچه برخی به مسائل

امنیتی اهمیت می دهند ولی برخی دیگر اینگونه نیستند و شواهد کلی حاکی است که بسیاری حتی به این مفهوم نیز نزدیک نیستند. مثلاً آیا با وارد کردن رژیم هایی نظیر هیتلر، استالین و صدام حسین در میان مصداق های اصلی در تئوری و عمل می توان امنیت بیشتری را شاهد بود.

قرار دادن دولت ها به عنوان مرجع امنیت غیر منطقی است زیرا حتی آنهایی که ایجاد کننده امنیت می باشند، خود وسیله هستند تا هدف، در حالی که برتری دادن ابزار امنیت به هدف امنیت غیر منطقی است.

دولت ها دارای ویژگی های متفاوتی هستند و تا کنون انواع تاریخی مختلف دولت ها و روابط میان آنها را شاهد بوده ایم. با این وجود، آیا می توان انواع موجودیت های سیاسی مختلف از جمله آمریکا، لبنان، مالی، عربستان و موارد متفاوتی مانند این ها را پایه یک نظریه جامع امنیتی قرار داد؟

الزاماً امنیت دولت به معنای امنیت شهروندان نمی باشد. حتماً اگر درک محدود نظامی از امنیت به کار گرفته شود، روشن است که سلاح های خریداری شده و توانایی های بکار گرفته شده توسط دولت ها تحت عنوان امنیت ملی، خطرات بسیار بالقوه ای را برای آزادی و امنیت شهروندان به ارمغان آورده و می تواند پیش از هر نوع تهدید خارجی باشد.

بنابراین، دولت گرایی در مرجع امنیت نه تنها شرط لازم برای زندگی امن نیست، بلکه یکی از مهمترین منابع نالمنی می باشد و خود به جای این که راه حل باشد قسمتی از مشکل است.

لذا می توان گفت که دولت گرایی هم در زمینه تجربی (چالش هایی برای قدرت دولت از بالا و پایین) و هم هنجاری (ناتوانی دولت های حاکم جهت پاسخ به مشکلات جمعی جهانی مانند قحطی، تخریب، محیط زیست و حقوق بشر دارای نقص است. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۳)

چالش های رئالیسم با دیگر مکاتب امنیتی:

مکتب امنیتی رئالیسم در ابعاد مختلف اعم از هستی شناسی، مرجع امنیت، موضوع امنیت و ... با سایر مکاتب امنیتی در چالش می باشد که به صورت خلاصه به برخی از این چالش ها و تضادها اشاره می گردد.

ایده آلیست ها در مقابل دیدگاه رئالیسم که دولت را به عنوان بازیگر صحنه می دانست، انسان را بازیگر می داند و به جای قدرت، انواع روابط از اخوت تا اقتصادی و فرهنگی را قرار داده است.

لذا اولین وجه افتراق ایده آلیست ها با رئالیست ها تصورات متضاد آنها از ذات بشر است، اصول مسلم فرض شده در مکتب ایده آلیسم عبارتند از:

- الف- طبع انسان ذاتا خوب و قابلیت نועدوستی و کمک متقابل دارد.
- ب- گزینه انسان برای رفاه دیگران امکان پیشرفت را فراهم می سازد.
- پ- جنگ اجتناب ناپذیر نیست و می توان آن را همراه با سازمان های موجه از بین برد.

ت) جنگ یک مساله بین المللی است که برای از بین بردن آن تلاش فراتر از حد ملی لازم دارد.

ث- بالاخره جامعه بین المللی باید حذف نهاد های جنگ خیز را وظیفه خود تلقی کند(نقیب زاده، ۱۳۷۳: ۱۱۴)

بنابراین مبانی مطالعات امنیتی لیبرالیست ها (ایده آلیسم) بر حذف رئالیست ها که مبتنی بر جنگ می باشد بر صلح متکی است.

لیبرالیست ها با وجود آن که مانند رئالیست ها بر هرج و مرج گونه بودن نظام بین الملل تاکید دارند، اما ایجاد وضعیت را غیر قابل اجتناب نمی دانند و بر خلاف رئالیست ها، جنگ را واقعیت نظام بین الملل تلقی نمی نمایند.

لیبرال ها بر عکس رئالیست ها که کشورها را در تضاد منافع دائمی می دانند، معتقدند که بین منافع ملت ها در هیچ جا تضاد واقعی وجود ندارد و با الگو گرفتن از قانون دست نامرئی آدام اسمیت و تسری آن به رابطه میان دولت ها، معتقد به ایجاد تعادل طبیعی میان بازیگران و امنیت مبتنی بر نظم طبیعی می باشد. لذا رویکرد آنها مخالف هر گونه مداخله کشورها در امور یکدیگر با اهداف امنیتی است.(عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

الف- چالش رئالیسم با مکتب کپنهاک:

هر چند مبانی نظری کپنهاک ها بر اساس ساختار گرایی و نو رئالیسم بنیان نهاده شده، اما این مکتب در برخی موضوعات با مطالعات سنتی امنیت دارای مرز بندی هایی است که برخی از مهم ترین موارد آن به شرح زیر است:

دستور کار امنیتی مکتب کپنهاک بر اساس امنیت موسع و چند بعدی است. و بوزان به شکل میسوط تر و مستدل تر و قوی تر امنیت مضیق (رئالیسم) را به زیر سؤال می برد و امنیت تک بعدی را به ۵ بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی گسترش داد. (همان منبع: ۱۴۱)

دو رویکرد از لحاظ روش شناسانه با هم تفاوت دارند. تعریف مکتب کپنهاک از تهدید براساس ساختار اجتماعی تهدید و اهداف مرجع می باشد، در حالی که سنت گرایان نسبت به این عوامل دیدگاه عینی گرایانه دارند. این اختلاف روش، درک متفاوت از امنیت حتی در بخش های نظامی و بازیگری دولت نیز ایجاد می نماید. مکتب کپنهاک معتقد است، سنت گرایان نمی توانند بدون خطر به حاشیه رانده شدن، از عهده خروج از تهدیداتی که بنیان های اجتماعی دارد به درآیند. (همان: ۱۶۱-۱۶۰)

ب- رئالیسم و مطالعات امنیت جهان سوم:

نظریه پردازان امنیتی جهان سوم، رهیافت امنیتی رئالیستی را کمتر قابل تعمیم به جهان سوم می دانند.

محمد ایوب از نظریه پردازان جهان سوم معتقد است که وضعیت نامناسب امنیتی، در جهان سوم بیشتر مرتبط با فرایند شکل گیری دولت در این کشورها است.

و راب واکر نیز الگوی واقع گرایی برای جهان سوم را به لحاظ فقدان برخورداری از سطح مشابه انسجام اجتماعی با غرب مناسب نمی داند.

آرزومون نیز ایده سنتی امنیت ملی در جهان غرب را برای کشورهای جهان سوم مناسب نمی داند زیرا:

اول، آن که تعریف مفهوم امنیت ملی بر حسب عوامل نظامی یا سخت افزاری در برابر تهدیدات خارجی گمراه کننده است. زیرا تهدیدات جهان سوم گوناگون و پیچیده است.

دوم، اثبات و گسترش نیروی نظامی، تنها شرط مقابله با نا امنی در جهان سوم نمی باشد.

سوم، محیط امنیتی جهان سوم بیشتر داخلی تعریف می شود و منشا چالش های امنیتی بیشتر درونی است تا بیرونی.

چهارم، ایده مدیریت امنیت در جهان سوم بعد نرم افزاری به بعد محیط امنیتی و بعد سخت افزاری امنیت که بیشتر متناسب با ایده امنیت ملی در جهان غرب است، نیز اضافه می گردد.

پ- رئالیسم و مطالعات امنیت سازه انگاران:

رئالیست ها معتقدند دولت ها به وسیله قدرت متوازن می شوند. در حالی که سازه انگاران هویت را مطرح می نمایند و معتقدند که هویت با فراهم آوردن معنا تردیدها را کاهش می دهد.

سازه انگاران مفهوم هنجار را در مقابل مساله غامض امنیت مطرح می نمایند. آنان می گویند هنجارها می توانند توضیح دهند که چگونه روابط بین دولتی در معرض تنگنای امنیتی قرار نمی گیرد.

سازه انگاران معتقدند قطعیت همیشه منجر به امنیت نمی شود، ضمن آن که تردید نیز آن طور که رئالیست ها می گویند مفروض نمی باشد بلکه متغیری است که امکان توضیح سر منشا و آثار آن وجود دارد. فرمول آنها برای رفع دو مسئله امنیتی مطروحه، کاهش تردید از راه توسعه هویت و هنجارهای مشترک است.

سازه انگاران معتقدند که ارتش های سراسر دنیا به یک شکل سازماندهی شده اند و اصل سازمان آنها جهت به حداکثر رساندن قدرت نظامی از طریق بهره برداری از تکنولوژی است، در حالی که چنین همشکلی نیاز به سرمایه دارد و کشورهای در حال توسعه عمدتاً از تامین مخارج یک ارتش همشکل، عاجزند و چنانچه بخواهند این رویه را ادامه دهند باید از محل سرمایه ملی محدود خود، هزینه نمایند و این اقدام آنها به جای آنکه منجر به امنیت بیشتر شود، به جهت آسیب دیدن دیگر بخش های حیاتی دیگر به علت فقدان منابع مالی کافی و مناسب، ناامنی را در سطح ملی تر و گسترده تری تشدید می نماید. (خانی، ۱۳۸۳: ۲۱۱)

ت- رئالیسم و مکتب انتقادی:

رئالیست ها معتقد به جدایی عین از ذهن می باشند، در حالی که رهیافت انتقادی عین و ذهن را در جهان تاریخی به صورت یک کل مرتبط به هم می بیند و امکان کسب دانش عینی را رد می نماید، برای این رهیافت آنچه وجود دارد، تفسیرهای متفاوت است. رئالیست ها عوامل ساختاری را مرجع تعیین کننده رفتار کشورها می

دانند، درحالی که انتقادی ها معتقدند که اندیشه ها و تعاملات میان آنها، نیروهای محرکه ای هستند که جهان را شکل می بخشند. بر این اساس هواداران رهیافت انتقادی اظهار می دارند: واقعیت اجتماعی، توسط آگاهی درون ذهنی مبتنی بر زبان تشکیل می شود و انسان ها آزاد هستند با اقدامات دسته جمعی خود خواسته، جهان را تغییر دهند. و لذا سه عامل انسان، جامعه و اندیشه مفاهیم کلیدی در معرفت شناسی انتقادی می باشد.

رهیافت انتقادی دولت محوری در مرجع امنیت را رد می کند و با رد رویکرد مضیق امنیتی رئالیستی به دو مفهوم گسترش و توسعه، تمرکز خود را بیشتر بر مفهوم گسترش قرار داده و اصطلاح گسترش را به معنای اضافه کردن مسایل غیر نظامی به دستور- العمل امنیت در نظر گرفته است. آنها معتقدند که پایان جنگ سرد دستورالعمل گسترده از امنیت را به اثبات رسانده است و هم اکنون تهدیدات زیست محیطی، تهدیدات ناشی از مهاجرت های بین المللی و تهدیدات ناشی از ملی گرایی احیا شده نیز مورد توجه است.

رهیافت انتقادی مفهوم رهایی را یکی از پایه های اصلی نظریه خود می داند، رهایی به این معنی که حق انتخاب در چارچوب فرصت های برابر و به حداقل رساندن مقاومت در راه نیازمندی های بشری تعریف شده است و به همین دلیل یوت امنیت را فقدان تهدید تلقی می کند و امنیت را دو روی یک سکه می داند و اظهار می دارد رهایی ایجاد کننده امنیت واقعی است، نه نظم و قدرت و از لحاظ تئوریک رهایی با امنیت برابر است و با انتقاد از رئالیست ها که دولت را مرجع امنیت می دانند معتقد است برای آن که امنیت به جایگاه واقعی خود بازگردد باید فرد به عنوان مرجع امنیت در نظر گرفته شود، نه دولت. (عبدالله خانی، ۱۳۸۱، ۲۳۵) و البته برخی دیگر از طرفداران و نظریه پردازان رویکرد انتقادی «جامعه» را مرجع امنیت می دانند.

رئالیسم و رویکرد امنیت فمینیستی:

این رویکرد با نقد وضعیت نظام بین الملل، معتقد است که نظام بین الملل به صورت آشکار حقوق زنان را نقض می کند و اقداماتی چون آسیب های فیزیکی خصوصا آزارهای جنسی، هرزه انگاری و خشونت های ساختاری از مسایلی هستند که منجر به ناامنی فزاینده زنان به عنوان نیمی از جمعیت جهان گردیده است. و لذا دولت محوری و

مرد محوری مورد نقد قرار گرفته و اصولی همچون مشمولیت، کلی گرایی و مردم گرایی مطرح می شود.

قابلیت های هدایت و کنترل چالش ها در رئالیسم امنیتی:

برخی از صاحب نظران پایان جنگ سرد را پایان دوران قدرت و به ویژه قدرت نظامی در برقراری امنیت می دانستند و جهت تامین امنیت به مولفه های گوناگونی توجه نشان می دادند، اما برخلاف گمان عمومی، کاربرد نیروی نظامی در عصر حاضر نه تنها موضوعیت خود را از دست نداده بلکه کاربردهای ویژه و حساسی یافته که بدون آن ن تامین امنیت در قالب پارادایم تازه اساسا غیر ممکن به نظر می رسد. به عنوان مثال مبارزه با قاچاق مواد مخدر به میزان زیادی هنوز هم به حضور فعال این نیرو در صحنه بستگی دارد. هم چنین نیرو های ویژه برای عملیات ویژه یا منازعات کم شدت و یا مقابله با جنبش ها و گروه های ضد حکومتی چون قبل موثرند و در تامین امنیت کار ساز می باشند.

کاربرد دیگر نیروهای نظامی به عملیات های استقرار صلح، صیانت از صلح و عملیات های پلیسی ناظر است که از آنها معمولا به عملیات های متفاوت از جنگ یاد می شود. به عبارت دیگر، اگرچه بازیگران تغییر کرده اند، اما چنین به نظر می رسد که این گونه نزاع ها هم چنان باقی مانده اند و بسیاری از ارتش های ملی، با این مسایل مواجه می باشند.

خلاصه کلام آن که، اگرچه پایان جنگ به کاهش عملیات های نظامی و ضرورت ناشی از آن منجر شد، اما این به آن معنی نیست که این نیروها در تامین صلح نقش و جایگاهی ندارد؛ بلکه چنین به نظر می رسد که حتی همان نقش سنتی در قالب هایی تازه و با مؤیدات حقوقی و مدنی در راستای نیل به هدف صلح هنوز موضوعیت دارد. بنابراین مهم ترین گونه های حضور نیروهای نظامی در معادلات امنیتی در کنار سایر ابعاد امنیت ملی را می توان به شرح زیر فهرست کرد:

الف - صیانت از صلح به روش سنتی

در این حالت نیروهای نظامی برای حایل شدن بین طرفین درگیر به منطقه عزیمت نموده، سعی در آرام نگاه داشتن اوضاع می نمایند. حضور نیروهای سازمان ملل متحد در مناطقی چون قبرس، جنوب لبنان، سودان و... از جمله این رسالت هاست.

ب- اعمال فشار دسته جمعی

مقابله دسته جمعی با اقدامات تجاوزگرانه برخی از دولت ها نسبت به سایر بازیگران از جمله کارکردهای نیروهای نظامی در دنیای مدرن می باشد که با هدف استقرار صلح و صیانت از امنیت صورت می پذیرد. عملیات نظامی نیروهای چند ملیتی در کویت، عراق، افغانستان و... از مصادیق بارز این رسالت است.

پ- اعمال نظارت

خاتمه بخشیدن به وضعیت جنگی و برقراری آتش بس و در پی آن اقدام برای خلع سلاح نیروهای درگیر و در نهایت عقد قرارداد صلح از جمله رسالت هایی است که معمولاً سازمان ملل متحد با پشتیبانی نیروهایش اقدام به انجام آنها می نماید، نظیر آنچه در نامیبیا و کامبوج به انجام رسید.

ت- کمک های بشر دوستانه:

انتقال غذا و سایر اقلام مورد نیاز به مناطق بحرانی و توزیع مناسب آن ها (به ویژه در جریان جنگ های داخلی) از جمله نقش های غیر سنتی می باشد که در سال های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته و استقبال جهانی را نیز به دنبال داشته است. مواردی از قبیل سومالی و بوسنی را می توان در این ارتباط شاهد و مثال آورد.

ث- کاهش خسارت های ناشی از بلایای طبیعی

کمک به مناطقی که دچار بلایای طبیعی شده اند و همیاری جهت بازسازی مجدد مناطق آسیب دیده، از جمله مواردی است که همچون مورد چهارم مورد توجه ویژه قرار گرفته است. در این موارد نیروهای نظامی به طور موثر در صحنه حاضر شده و با توجه به تجربه و توانمندیشان، در ممانعت از گسترش دامنه نفوذ فاجعه و جبران خسارت ها به صورت مؤثری عمل می نمایند، نظیر کمک نیروهای نظامی در زلزله بم.

ج- ملت سازی

در دولت های ورشکسته که مرجع قانونی و مشخص (حکومت) برای اداره جامعه وجود ندارد، در این مواقع نیروهای تحت امر سازمان های بین المللی می توانند کمک خود را برای اداره جامعه تازمان مورد نظر و پس از انتقال قدرت باشند.

چ- صلح سازی در گستره داخلی

جوامعی که درگیر جنگ های داخلی می شوند، معمولاً با مشکلات فراوانی روبرو می شوند که تاثیر منفی بر امنیت داخلی آنها می گذارند. در چنین مواقعی فقط با دخالت نظامی جامعه بین المللی است که می توان به جلوگیری از درگیری و استقرار صلح دست یازید.

ح- دیپلماسی بازدارنده

صرف حضور نیروی نظامی وابسته به مجامع بین المللی، منجر می شود تا بازیگران سیاسی از تعرض به رقیب خود که در کنف حمایت نیروی نظامی بین المللی است، چشم پوشی نمایند و نیروی نظامی با حضور خود از گسترش جنگ به سایر مناطق جلوگیری نمایند.

خ- کنترل فعالیت های نظامی

تلاش سازمان های بین المللی برای کنترل برنامه عملی کشورهای مختلف در حوزه نظامی گری از جمله سیاست هایی است که می تواند در کاهش التهاب ناشی از تکثیر سلاح های مخرب موثر افتد.

د- سرویس های حفاظتی

طراحی مناطق حفاظتی ای که در داخل یک کشور یا منطقه ای خاص از جهان تعیین می شوند، از جمله سیاست های موثری است که اجرای آن بدون حضور نیروهای نظامی ای که ضامن اصل "عدم تعرض" به این مناطق باشند، غیر ممکن است. ارائه سرویس های حفاظتی از جمله کار کردهای غیر سنتی نیروهای نظامی است که در کاهش عمق و گستره فجایع کاملاً موثر است. از جمله این موارد می توان به تعیین مناطق حفاظتی ویژه کردها در عراق یا مسلمانان در بوسنی اشاره داشت.

ذ- مبارزه با قاچاق مواد مخدر

تولید و حمل و نقل مواد مخدر در گستره بین الملل از جمله تهدیدات جدی است که سلامت و امنیت بین الملل و در بسیاری از موارد امنیت داخلی بازیگران سیاسی را به چالش فر خوانده است. مبارزه با این موسسات در توان یک کشور واحد نیست لذا

عزم بین الملل و حضور نیروهای نظامی فراملی می تواند کمک امنیتی قابل توجهی برای کلیه بازیگران به شمار آید.

ر- مبارزه با تروریسم

با توجه به وسعت و قدرت روز افزون سازمان های تروریستی، کنترل پروازها، مراکز تولید مواد و کالا های مصرفی، اماکن و محل های پر رفت و آمد، مراکز اصلی تجارت و اقتصاد و... از جمله ضرورت های امنیتی ای می باشد که به سادگی نمی توان از عهده آن بر آمد. در این گونه موارد، نیروهای نظامی می توانند حضوری مثبت و فعال داشته باشند.

ز- دخالت برای حمایت از دموکراسی

در این موارد نیروهای نظامی جهت سرنگون ساختن فرد یا نظام خاصی وارد عمل شده، سعی می نمایند از این طریق زمینه را برای برگزاری انتخابات آزاد مهیا سازند. دخالت نظامی امریکا در سال ۱۹۸۰ در پاناما، و در سال ۱۹۹۴ در هائیتی و در سال ۲۰۰۳ در عراق با این توجیه صورت پذیرفت.

ژ- تایید و تقویت تحریم های وضع شده

تحریم هایی که برای تنبیه متجاوز یا خاطی وضع می شود، نیازمند پشتوانه قوی ای است که اجرای آن ها را ضمانت کند، نیروهای نظامی در این زمینه می توانند، نقش ضامن اجرایی تحریم ها را به خوبی ایفا نمایند. (افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۲۵-۳۲۱)

بنابراین گرچه نقش نیروهای نظامی در گستره بین المللی کم رنگ تر شده است اما؛ به معنای نفی نقش آن ها نیست، چنان که هانتینگتون اظهار داشته است، اگرچه در چنان جنگی (جنگ تمدن ها) نیروهای نظامی هم چون جنگ های سنتی، نتیجه را مشخص نمی سازند اما نباید فراموش کرد که بدون نیروی نظامی قوی، تصور پیروز شدن در این جنگ محال است. بنابراین اگرچه این برخورد را جنگ نظامی نمی توان قلمداد کرد اما نباید فراموش کرد که بدون توجه به بعد نظامی برخورد هم نمی توان تصویر درستی از آن داشت.

برخی از صاحب نظران، دولت محوری در مکتب رئالیسم را با تغییرات بعد از جنگ سرد و به ویژه جامعه جهانی که در دهه ۱۹۹۰ شکل گرفته چندان درست نمی دانند.

این صاحب‌نظران معتقدند به جای توجه به جامعه در سطح قومی- ملی باید به هدف اصلی حفظ امنیت جهانی، توجه کرد و روند جهانی شدن تهدیدها و مخاطرات خود را به همراه دارد. این خطرات عبارتند از فروپاشی نظام پولی جهانی، گرم شدن کره زمین و خطرات حوادث هسته‌ای. این تهدیدها برای امنیت در سطح جهانی عمدتاً خارج از کنترل دولت‌ها هستند. به نظر این افراد تنها با شکل‌گیری جامعه‌ای جهانی می‌توان به گونه موثری به مقابله با این تهدیدات پرداخت.

در مقابل این دیدگاه، افراد دیگری هستند که در باره جهانی شدن تأکید بر ماهیت تغییر دولت‌ها (نه مرگ آنها) دارند و معتقدند در ساله‌ای آغازین قرن جدید موضوعات جدیدی برای کشورها پدید آمده است (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۷۲-۵۷۱)

به هر حال آنچه مسلم است در عصر نوین نیز نمی‌توان کشوری را بدون دولت تصور کرد و اگرچه بوسیله تعاملات بین‌المللی نقش دولت‌ها کم‌رنگ‌تر شده است اما در زمینه داخلی هنوز دولت‌ها تنها مرجع اقتدار محسوب می‌گردند و در مقایسه با سایر بازیگران مادون ملی، نقش دولت‌ها تعیین‌کننده‌تر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

۱. افتخاری، اصغر، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۸۱).
۲. بوزان، باری، مردم، دولت ها و هراس، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۷۸).
۳. تریف، تری، مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگن، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۸۳).
۴. بلیس - اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، جلد اول، ترجمه ابوالفاسم راه چمنی و دیگران، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، (۱۳۸۳).
۵. دوئرتی جیمز - فالتزگراف، رابرت، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، جلد اول، چاپ دوم، تهران: قومس، (۱۳۷۲).
۶. عبدالله خانی، علی، نظریه های امنیت مقدمه ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، (۱۳۸۳).
۷. اشنايدر، کریک. آ امنیت و راهبرد در جهان معاصر، فرشاد امیری و اکبر عسکری صدر، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۸۵).
۸. نقیب زاده، احمد، نظریه های کلان روابط بین الملل، چاپ اول، تهران: قومس، (۱۳۷۳).